

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

يَوْمَ الدِّينِ

یک روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمایند: ملائکه دائماً در حال سکون و آرامش و طمانینه هستند، به عکس شیاطین و اجنه که دائماً در حال اضطراب و تشویش و حرکت و دلشورگی و عدم طمانینه و عدم ثبات هستند، این روایت، روایتخیلی عجیبی است و حرکت و راه انسان را نشان می دهد که انسان در چه

وضعیتی باید قرار بگیرد. و می‌تواند خودش را بدینوسیله محک بزند و آزمایش کند، حال خودش را ببیند که چطوری است، در موارد مختلف زندگی، در قضایای مختلفی که پیش می‌آید آیا به جزع و فزع و این طرف و آن طرف و داد و بیداد و اینها می‌پردازد؟ یا اینکه نه، آرام است، یک قضایایی هست که می‌آید و خودش پیش می‌رود و خودش انجام می‌شود و خودش بالاخره به یک نتیجه‌ای می‌رسد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه و همینطور سایر بزرگان روی این مسئله خیلی تأکید داشتند، مخصوصاً نسبت به کیفیت سلوک و حرکت مخدرات، خیلی روی این مطلب تأکید داشتند به جهت اینکه طبعاً نفس یک زن لطیف‌تر از نفس مرد است، و زودتر تحت تاثیر حوادث و قضایا و مطالب قرار می‌گیرد. دیدید بعضیها نشسته‌اند و کاری ندارند و سرشان به ...،

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه وقتی که ما خدمت ایشان می‌رسیدیم خیلی اوقات مخصوصاً پنجشنبه و جمعه‌ها، چون آن زمانی که ما

آمدیمم ایشاندیگرددس رسمی نداشتند، حالشان دیگر مساعد نبود، فقط روزهای پنجشنبه و جمعه مجالسی داشتند که خصوصی هم بود و ما شرکت می کردیم، یا در مشهد که مشرف می شدند ما خدمتشان می رسیدیم، اگر یک ساعت با ایشانمی نشستیم همینطور سرشان پایین بود و یک کلمه حرف نمی زدند، همینطور سرشان پایین بود! مگر اینکه از ایشان سوالی کردیم سرشان را بلند می کردند و پاسخ می دادند، بعضیها را دیدید اصلاً نمی توانند آرام بنشینند، اگر دو دقیقه یک جا نشستند و صحبت نکنند انگار طاق به سرشان خراب می شود! ... یک حرفی بزنیم! آقا این قالی رنگش چه جوری است؟ نمی دانم این ستون چه رنگی است؟ این پنکه چرا نمی چرخد؟ بایدیک چیزی بگویند!

بنزین چیه، گران است، نخود ارزان است، آن

گران

شده، آن ارزان شده، توجه می‌کنید؟ تمام آن حیثیت وجودی آنها را اضطراب تشکلی می‌دهد، ما مرحوم علامه طباطبایی را دعوت می‌کردیم منزل خودمان، مثلاً نهار یا شام، نهار بیشتر دعوت می‌کردیم، در آن زمانی که درس می‌خواندیم، از وقتی که ایشان می‌آمدند خودمان هم نمی‌خواستیم ایشان را ناراحت کنیم، هیچی هم صحبت نمی‌کردیم، به دوستان هم می‌گفتیم که هیچ حرف نزنید، این بزرگوار هم از روی بزرگواری و کرامت خودش می‌پذیرفت و می‌آمدند، از وقتی که می‌آمدند نیم ساعت شام یا نهار می‌خوردند، بیشتر شام بود می‌خوردند و بعد هم یک نیم ساعت میوه‌ای و اینها، اصلاً ایشان صحبت نمی‌کردند، همینطور [ساکت بودند] فقط یک تشکر می‌کردند: خیلی لطف کردید و فلان از اینجور صحبتها، هیچ دیگر صحبت نمی‌کردند، و همین نشستن با ایشان برای ما بهره بود! همین که می‌نشستیم و به ایشان نگاه می‌کردیم، به سکون ایشان، به آرامش ایشان، به طمأنینه ایشان، به وقار ایشان، به آن متانت ایشان، بهره می‌بردیم و

روی ما تاثیر می گذاشت، این قضیه بر ما  
تاثیر می گذاشت، اینطور نبود که یک شامی باشد و  
بعد هم ایشان بروند و خدا حافظی کنند،  
تاثیر می گذاشت و به خاطر آن تاثیر بود که مرتب  
دعوتشان هم می کردیم و یا اگر مجالسی بود ...

این به خاطر این است که در این حال شخص  
به همان عالم ملائکه و عالم سکون و عالم اطمینان،  
اتصال پیدا کرده، نفسش اتصال پیدا کرده، وقتی که  
اتصال پیدا می کند شما می بینید آرام هستید، وقتی که  
اتصال پیدا نکرده خب! مجبور است به جاهای دیگر  
اتصال پیدا کند، هیمی خواهید حرف بزنید و این  
چیه، آن چیه، روزنامه چی نوشته، رادیو چی گفته،  
هر چی گفته که گفته! توجه می کنید؟

و این اضطراب موجب می شود که ما هیچ  
حرکتی نتوانیم بکنیم، بنده نسبت به این مسئله  
تضمین می دهم، صد هزار سال ذکر یونسیه انجام  
بدهیم، به جای چهار صد دفعه، چهار هزار دفعه  
بگوییم! خوب است؟ اما اگر این حال را داشته  
باشیمیک سر سوزن حرکت نداریم، صد هزار سال،

چرا؟ چون درست در مسیر خلاف داریم می‌رویم!  
ذکر را داریم می‌گوییم، خب نوار ضبط صوت هم  
می‌گوید و بهتر از ما! یک آدم خوش صدا و  
قشنگ‌گذارید برایتان چهارهزار تا، **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ**  
**سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** [سوره انبیاء، آیه ۸۷]،  
همینطور نوار بچرخد و بخواند. هیچ فایده‌ای  
ندارد، چرا؟ چون نوار است، ضبط است، دستگاه  
است، جان ندارد تا این



ذکر با ملکوتش آن جان را عوض کند و تغییر بدهد، جامد است، پلاستیک است، کائوچو است، شیشه است، آهن است، توجه کردید؟ آن که جان ندارد، دارد یک عملی را انجام می‌دهد.

در وقتی که ما این حال را داریم، شدید نوار ضبط صوت! خب بگو، صد تا بگو، دویست تا بگو، چهارصد تا بگو، هشتصد تا بگو، هیچ فایده‌ای ندارد چرا؟ چون در مسیر آن عوالم ربوبی که مسیر ثبات است، ما قرار نداریم، در خلافش قرار داریم که مسیر تشویش، مسیر جنبش، مسیر اضطراب، مسیر حرکت، مسیر تغییر و تحول، مسیر ناآرامی و ناپایداری است.

شما وقتی که فکرتان یک جای دیگر است، ذهنتان وقتی یک جای دیگر است، آیا یک مسئله ریاضیمی توانید حل کنید؟ سه چهارتا را می‌گویید پانزدهتا، فکر یک جای دیگر است، آن دیگریک ضرب است چه برسد به اینکه حالا بخواهد یک معادله و اینجور چیزها هم بخواهد حل کند! چون فکر یک جای دیگر است و نمی‌شود آن را تمرکز داد



در یک جا، انسان نمی‌تواند در دو جا فکر کند، هم ذهنش مشغول باشد به یک مطالبی و هم ذهنش بخواهد تمرکز کند روی حل یک مطلب ریاضی، عین همین قضیه مربوط می‌شود به حرکت انسان و به حضور انسان و به صعود انسان، با فکری که در جای دیگر است و آرامشی که وجود ندارد ما نمی‌توانیمیک نماز با حضور قلب بخوانیم، این نمی‌تواند اینطور باشد، فایده‌ای ندارد، با فکری که در جای دیگر است انسان نمی‌تواندیک صفحه قرآن با تدبر و با تفهم بخواند، با فکری که در جای دیگر است انسان نمی‌تواند ذکر و ورد الهی را بر زبان بیاورد، فکر جای دیگر است.

مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه به من می‌فرمودند وقتی که می‌خواهی فلان ذکر را بگویی، باید متوجه این معنا بشوی و قبلاً ذهن و فکر خود و نفس خودت را آماده و مستعد برای این مسئله قرار بدهی، اگر قرار ندهی فایده‌ای ندارد و یا خیلی حالا فایده‌اش کم است، نمی‌گوییم فایده ندارد ولی خیلی کم است، فایده‌ای ندارد و همینطور هم هست.

می‌خواهید امتحان کنید، یک ذکر را در حال توجه بگویید، و یکرا هم همینطوری در حال خواب آلودگی و ... یا اینکه مثلاً فرض بکنید که ذهن مشغولیت دارد حالاً می‌بینید که تاثیر نداشت، فایده ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:  
ملائکه در حال سکون هستند، یعنی در حال آرامش هستند، ذکر خدا را می‌گویند ولی آرام هستند، اضطراب ندارند، به

تکالیفشان عمل می‌کنند ولی آرام هستند،  
مدبّرات هستند، نظام عالم را تنظیم و تدبیر می‌کنند  
ولی آرام هستند، اضطراب ندارند حالا چه می‌خواهد  
بشود! حالا چرا اینجور می‌شود! یک وقتی  
اینجوری نشود! حالا اگر یک وقتی آنطوری شد ما  
چه کار بکنیم! از اینها ندارند. از این چیزهایی که ما  
داریم آنها ندارند، می‌آیند زلزله می‌آورند آرام  
هستند، صاعقه می‌آورند آرام هستند، باران می‌آورند  
آرام هستند، ملائکه رحمت، ملائکه غضب، هر کدام  
از اینها را بخواهید نگاه بکنید در عین انجام تکلیف  
در حال آرامش و سکونت این مطلب را انجام  
می‌دهند، دلهره ندارند، اضطراب ندارند، هول و ولا  
در دلشان نیست که چه خواهد شد، می‌بینند امر  
پروردگار است و باید انجام بشود تمام. این امر  
پروردگار باید در آنجا انجام بشود تمام، این فرد باید  
در فلان جا زاییده بشود، این فرد باید در فلان جا  
قبض روح بشود، هر کدام از این دو که دو عمل  
مخالف انجام می‌دهند فقط عملشان مخالف است،  
در دلشان آرامند، یکسانند، مثل آبی که ...، مثلا این

آبی که الان در اینجا هست من الان تکان دادم تکان خورد و گرنه ساکن بود، ملائکه دو عمل انجام می دهند، دو عمل مخالف انجام می دهند، چند عمل مخالف هم انجام می دهند ولی دلشان در انجام این اعمال آرام است، یک جا باران می آورند آرامند، یک جا قحطی می آورند آرامند، یک جا سبزه می رویانند آرامند، یک جا زلزله می آورند آرامند، در هر جایی هر عملی که انجام می دهند در حال آرامش انجام می دهند چرا؟ چون خدا ساکن است، خدا دارای اطمینان است و این متصل به آن مبدأ است و از آن مبدأ می گیرد و از مبدأ سیراب می شود و اشباع می شود لذا آرام است. چون می داند امر الهی خواهی نخواهی باید تحقق پیدا بکند.

یکی از دوستان از قول یک شخص طبیبی بود که در همدان بود در همدان طبیب بود، طبیب قدیمی بود، نه از اینهایی که آمده اند و عطاری درست کرده اند، نه! طبیب واقعی و درس خوانده و حاذق، خدا رحمت کند دو نفر بودند یکی به نام مرحوم آقا سید احمد علی خسروی اگر اشتباه نکنم، من هم

دیده بودم ایشان را، یک دفعه هم پیشش رفته بودم  
ایشانمی گفت ما با یک شخصی اختلاف پیدا کردیم  
و قرار شد برویم دادگاه، شب قبل از اینکه برویم  
دادگاه یک ندایی رسید: ان الله شاء ان یراک محکوما  
خدا می خواهد تو را محکوم ببیند، صبح بلند شدیمبا  
خیالجمع، بلند شویم برویم، تمام شد، کارمان تمام  
شد، بلند شدیم



و رفتیم و حق با ما بود، حق با ما بود، بلند شدیم و رفتیم در دادگاه و دادگاه هم ما را محکوم کرد و بلند شدیم رفتیم پی کارمان! خیلی راحت! نه اینکه حالا احم بکنیم و نمی دانم چرا اینطور شد، بالا و پایین و بزنیمش ...، ان الله شاء ان یراک محکوم، باید محکوم بشوی! مگر قرار بر این است که همیشه انسان حاکم باشد؟ یک دفعه هم محکوم بشود!

آرامش حاکم می شود باید آرام باشد، محکوم می شود باید آرام باشد، بالاخره این دنیا دست دیگری است، این تقدیر دست دیگری است، تدبیرش با دیگری است، و انسان باید به وظیفه خود عمل کند.

روایت دیگری از رسول خدا هست که میفرمایند: لولا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرایتم ما اری و لسمعتم ما اسمع<sup>۱</sup> اگر زیادی سخن در گفتار شما نبود، زیادی سخن یعنی آدم بنشیندهی هر چه بخواهد بگوید، هر چه که دلش می خواهد بگوید، حرفهای کشک و بی خود و

---

<sup>۱</sup> تفسیر المیزان، ج ۵، صفحه ۲۷۰

صدمن یک غاز، اگر زیادی سخن و گفتار در کلام شما نبود و اضطراب در نفس شما نبود آنچه را که من می بینم شما هم می دیدید، خیلی عجیب است! یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: آنچه را که من می بینم شما هم همان را می دیدید! و آنچه را که می شنوم شما هم می شنیدید، از حقایق عالم سر در می آوردید، از مسائش سردر می آوردید، البته این مطالبی است که حالا انشاء الله در مجالس عنوان به طور مبسوط اگر خداوند توفیق بدهد به عرض رفقا و دوستان می رسانم، اینجا خب به عنوان خلاصه و مختصر عرض شد.

یعنی این زیادی سخن گفتن و اشتغال ذهنی باعث می شود که آن استقراری که لازمه حرکت و عبور نفس است آن استقرار را ما از دست می دهیم، آن ثبات را از دست می دهیم، ذهن فقط این طرف و آنطرف می گردد، اینجا چیه؟ آنجا چه خبر است؟ کی آمده؟ کی رفته؟!

مرحوم پدر ما می رفتند کربلا زیارت عتبات منزل استادشان مرحوم حداد، یک ماه، دو ماه و گاهی



بیشتر می ماندند، کاری نداشتند به اینکه کیمی آید و  
کیمی رود، چه صحبت‌هایی هست، ایشان با چه کسانی  
ارتباط دارد، افراد مختلف می آمدند آنجا، ولی ایشان  
می رفتند و می نشستند یک گوشه و فقط نظر به  
استادشان می کردند و به

هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کردند و سهمشان را می‌گرفتند و نصیب‌شان را برمی‌داشتند و می‌آمدند ایران. افراد دیگری هم بودند در همان موقع، فقط کارشان این بود: چرا این آمد؟ چرا این رفت؟ چرا آقا این را راه داد؟ چرا آن کس را که از این بهتر است راه نداد؟ فضول! آخر به تو چه مربوط است؟ آخر تو کی هستی؟ آخر اگر تو هستی پس اسمت خودت را استاد بگذار، چکار داری فلان کس می‌خواهد بیاید، چکار داری آن نمی‌آید، چکار داری آن را راه می‌دهند ...

خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه اینمی‌شود که آن شخصیمی‌شود که آخر عمر مطرود و مورد غضب مرحوم آقای حداد هست، خب لابد اسمش را هم شنیده‌اید، و پدر ما هم می‌شود علامه طهرانی با این وضع و با این خصوصیات! این نتیجه آن و این هم نتیجه‌این.

او در آن جایی که بود در حال سکون بود، آن در حال اضطراب بود، او در حال اطمینان و آرامش و ثبات بود، آن همه‌اش در حال تغییر و تحول و این

چرا اینطور شد و چرا آن آمد و چرا این رفت، چرا فلان کس آمده، و چرا آقا دارند به او اقتدا می‌کنند ...، به تو چه مربوط است که دارند به او اقتدا می‌کنند؟ مگر تو وکیل و وصی دیگران هستی؟! مگر تو وکیل و وصی دیگران هستی؟! راهت دادند و آمدی اینجا، کلاهت را بالا بینداز و سجده شکر به جا بیاور و گرنه این را هم ازتومی گیرند! این را هم ازتومی گیرند. همین که راهت دادند برو خدا را شکر کن. آن کسانی که حوصله ندارند اصلاً با افراد سر و کله بزنند و بیا و برو کنند و خب حالا در را باز کردند و گفتند آقا بفرما، دیگر چرا سوال می‌کنی؟ چرا استادت را مورد نقد قرار می‌دهی: برای چه آقای فلان آمده، برای چه شما به او اقتدا کردید؟! برای چه و برای چه ندارد! بیا نفعت را ببر.

اینها افرادی هستند که همینطور می‌مانند! و رشد نمی‌کنند، چیزهایی که به آنها داده می‌شود رشد باطنی در آنها ایجاد نمی‌کند، یک مسائل ظاهر است، آن که رشد باطنی در او ایجاد می‌شود ممکن است ظهور هم نداشته باشد، طی الارض هم نکند، از غیب

هم خبر ندهد، امّا اینها فایده‌ای ندارد، امّا آن چه که دارد در او اثر می‌گذارد آن مهم است. این آقا خیلی مطالب و خیلی مسائل را هم حتی به ما می‌گفت، از خیلی از اسرار هم برای ما پرده برمی‌داشت ولی چی؟ همه‌اش ظاهر است، درون تاثیر نگذاشته، نفس را برنگردانده، تغییر ایجاد نکرده، یک رنگ و لعاب و یک نقاشی و خصوصیات ایجاد کرده و این

مسکین هم به همین دل خوش می کند و غافل  
است از اینکه چه اکسیر و کیمیایی را دارد از دست  
می دهد، از آنطرف خبر ندارد.

ولی اینشخص، نه، ساکت و آرام می آید و  
می نشیند و بدون این مطالب قسمتش را می گیرد و  
بلند می شود و می رود. لو لا تکثیر فی کلامکم و  
تمریح فی قلوبکم لرأیت ما أری و لسمعت ما أسمع،  
شما آنچه را که من می بینم می دیدید، و آنچه را که  
می شنوم می شنیدید.

مرحوم آقا بارها می فرمودند: رفقای که در  
جلسه می آیند و دلشان با هم متحد است و با هم در  
حال تعارض نباشند، اگر یک فیضی بر آن جلسه  
بیاید به همه آنها تقسیم می شود، اما اگر در میان این  
جمع یک نفر باشد، دو نفر باشند، که اینها آن آمادگی  
را نداشته باشند، ذهن شان نسبت به هم درگیر باشد،  
نسبت به هم اختلاف داشته باشند، یا این باعث  
می شود که اصلاً فیض نیاید در آن مجلس، یا .... لذا  
ایشان بارها به افراد می فرمودند بروید بیرون، جلوی  
فیض دیگران را نگیرید، بروید بیرون از مجلس،

بیرون بروید هر وقت مشکلتان را حل کردید بعد  
بیاید در جلسه، حتی جلوی خود من به  
بعضی‌هامی گفتند. یا اینکه اگر فیض آمد به این دو تا  
کار نداره، به این سه تا کار نداره، می‌آید نسبت به  
افراد دیگر. لذا بارها می‌شد که ما مشاهده می‌کردیم  
در آن موقع و می‌دیدیم، یعنی دوستان می‌گفتند، هر  
دو اینها یک مطلب را در یک آن احساس می‌کردند!  
بعد به همدیگر چشمک می‌زدند! می‌گفت آره ما هم  
فهمیدیم، یا مثلاً، برای ما نقل می‌کردند. چرا؟ چون  
الان هر دو در یک جا قرار دارند، هر دو در یک  
سمت ایستاده‌اند، هر دو در یک افق در اینجا قرار  
دارند خب هر دو می‌گیرند، خدا که با کسی قوم و  
خویشی ندارد!

وقتی که آن فیض می‌آید، نگاه می‌کند ببیند چه  
نفوسی مستعد است می‌رود همانجا، از آن نفوسی که  
مستعد نیست رد می‌شود و می‌رود، امواج رادیوئیرا  
دیده‌اید؟ از دیوار رد می‌شود و به یک جا می‌رود،  
شما یک رادیو را وقتی که باز می‌کنید، موج اینجا  
هست، بسته به اینکه رادیو چیه، این موج می‌آید و

این رادیو شروع بکار می‌کند، آنطرف رادیو هم اگر رادیویی باشد دوباره می‌بیند آن هم همین موج را گرفت.

شما اگر صدا را رادیو هم بگذارید در اینجا، همه اینها وقتی که موج مشخص بشود می‌بینید یک نفر در صد دستگاه دارد صحبت می‌کند! یکی است و اختلاف ندارد، این رادیو

مزاحم با این نیست، مزاحم با آن نیست، همه  
یک سخن را می‌گیرند، همه یک مسئله، این نفعات  
الهی هم به همین قسم است.

فلذا مسئله بسیار مهم و قابل اهمیت برای ما  
این است که شرائطی را به وجود بیاوریم که هر چه  
بیشتر در زندگی آن حالت سکونت و آن حالت  
آرامش و آن حالت ثبات را ایجاد کنیم. اگر این کار  
را کردیم از این زندگی بهره می‌گیریم و جلو  
می‌رویم، اگر نه! آمدیم به خلافت عمل کردیم،  
مسائلی را به وجود آوردیم، قضایایی را به وجود  
آوردیم، پدیده‌هایی را به وجود آوردیم، به ابزاری  
متوسل شدیم که آن ابزار فکر و ذهن و قوای ما را در  
اختیار بگیرد و از آن حالت ثبات و حالت آرامش ما  
را تغییر بدهد بدانیم هیچ فایده‌ای ندارد و از جمله  
اینها همین موبایل است! این آفتی که امروز دارد تمام  
خانواده‌ها را دربرمی‌گیرد. بگذریم از خطرات و  
مفاسدی که مترتب بر این هست و قضایایی که بر  
این مسئله مترتب است، و خدا می‌داند که در این  
فضاهای دیگر، اخبارش یک وقتی به گوش ما



می‌رسد. در مقدمه کتاب حیات جاوید (ترجمه و شرح وصیتنامه امیرالمومنین علیه السلام) آنجا بنده چه عرض کردم؟ چه در آنجا آوردم؟

خب این چرا باید اینطور باشد؟ مسائلی که ما مشاهده می‌کنیم، به گوشمان می‌رسد، اینها یک قضایایی است که کم کم کم ممکن است خدایی نکرده به یک مطالب جدی برسد، شیطان از هر راهی برای سد شدن و مانع شدن حرکت انسان بهره می‌گیرد، از هر راهی، اگر از راه حرام شد، دزدی و غیبت و تهمت و نمی‌دانم غل و غش و تعدی و ظلم و امثال ذلک می‌آید از آن راه انجام می‌دهد، اگر نشد از یک راه دیگر وارد می‌شود و سرانجامش به آنجا می‌رسد، ارتباطاتی که الان در این موبایل و اینها هست یا در قضایای اینترنتیکه الان هست، دارد به مرتبه فاجعه می‌رسد! در جامعه ما، البته من انکار نمی‌کنم که بسیاری از این موارد در جای خودش مفید است، اما این مفید بودن تا چه حد است؟ وقتی شما یک کارد دست می‌گیرید می‌خواهید یک خیار را پوست بگیرید، باید یک اندازه‌ای برای این مرور

دادن چاقو روی خیار قرار بدهید، آن اندازه زاویه‌اش  
تغییر بکند یک دفعه دیدید! دستتان را بریدید! چرا؟  
آن زاویه این قدر شد، باید زاویه این قدر باشد، اگر  
زاویه این قدر باشد این خیار را پوست می‌کنید و  
می‌کنید و می‌کنید، حالا اگر زاویه زیاد شد رویک  
خیار، می‌بینید یک دفعه رفت روی انگشتو آن را  
بُرید. چون زاویه عوض شده، زاویه تغییر



کرده، زاویه‌ای که باید سه درجه باشد این زاویه چهل و پنج درجه شده، سی درجه شده، خوب وقتی شما حرکت بدهید این کارد که نمی‌ایستد، به زور شما می‌آید پایینو می‌زند دست شما را می‌برد.

می‌گویند چاقو را از بچه بگیرید چرا؟ چون زاویه را نمی‌تواند تنظیم کند، بچه می‌تواند؟ یک بچه دو ساله، سه ساله می‌تواند زاویه را تنظیم کند؟ نه! اینجوری برمی‌دارد می‌زند به جای پوست کندن آن را می‌کند در دستش و از آنطرف درمی‌آورد، می‌گویند چاقو را از دستش بگیرید، تنظیم زاویه نمی‌تواند بکند، با وسائلی که امروزه در موبایل و در اینترنت فراهم شده می‌توانیم بگوییم که بیش از نود درصد مورد استفاده‌اش به مسائل خلاف و به مسائل انحراف کشیده می‌شود، یک ده درصدی و پنج درصدی اگر موردی نداشته باشد. و از همه اینها عجیب‌تر و خطرناکتر این است که ما مشاهده می‌کنیم بسیاری از این قضایا و از این ارتباطات در ارتباط با اجنبی و مرد غریبه قرار می‌گیرد!، در فلان برنامه، فلان مرد پیغام فرستاده، یک مرد غریبه غلط

می‌کند برای زن نامحرم پیغام بفرستد، چه پیغامی!  
حالا فوqش یک شعر است، اصلا به چه حقی  
باید یک همچنین عمل حرامی انجام بدهد؟ حالا شعر  
شعر است، ببینید شیطان از راه وارد می‌شود، یک  
شعر حکیمانه، شعر حکیمانه را برای رفیق مردت  
بفرست چرا برای یک زن می‌فرستی؟ به تو چه مربوط  
است که الان باید این به دستش برسد و بهره‌مند  
بشود؟ تو کی هستی؟! تو خودت هزار اشکال داری،  
هزار نقطه ضعف در نفست داری، هزار گیر داری،  
هزار مسئله داری، می‌گویند فلان کس در گروه  
است، برای چه فلان کس در گروه است؟ به چه  
حقی در گروه است؟

حرفهای خوب می‌زند، ولی این حرف را با  
یک محرم بزند، برای چی؟ مانع نیستم برای اینکه  
فرض بکنید که اگر یک شخصی محرم زنی هست،  
برای شوهرش، شوهرش است برای زنش، مطالب،  
مطالب خوب و مفید و حکمت‌آمیز بفرستد، چه  
اشکالی دارد؟ خوب است. اولاً که رفع دلتنگی می‌کند  
و بعد ممکن است چیزهای خوبی گیر بیاید و بفرستد

و مفید است برای زندگی هیچ اشکالی ندارد، ولی زن و شوهر، چرا برای غریبه‌می‌فرستی؟ به چه حقیقت زن وقتی برای یک زن دیگری پیغام می‌فرستد او می‌آید آن پیغام را به شوهرش نشان می‌دهد و می‌گوید فلان زن فرستاده، این حرام نیست؟ یک زنی برداشته به یک زن دیگر پیغامی فرستاده و او بگوید این را فلانی برای من فرستاده! به چه حقیقت؟ به چه دلیلی؟



پس این حرفهایی که ما از بزرگان برای رفقا و غیر رفقا نقل کردیم، این حرفها کجا رفته. آیا شما مطمئن هستید وقتی که این پیغامی را که یک رفیقتان برایتان فرستاده، یک فکاهی برای شما فرستاده، یک کلام حکمتآمیز، بسیار خوب، آیا شما مطمئن هستید وقتی که این را نشان شوهر می دهید در ذهن او توهم و تخیلیو چیزی پیش نیاید، می توانید گارانتی کنید؟ یک همچنین مسئلهای را می توانید تضمین بدهید؟ وقتی که نمی توانید پس بدانید این عمل حرام است، برای شما فرستاده بسیار خوب بخوانید و بعدش هم پاک کنید، یا اصلا نگه دارید باشه، بدون اینکه مرد نامحرم مطلع بشود، اگر می توانید نگه دارید، نگه دارید، نمی توانید اسمش را پاک کنید، اسمش را پاک کنید، یا یک زن نامحرم بتواند نگه دارد خوب اسمش را پاک کنید.

خب انسان خیلی کلمات خوب پیدامی کند از اینطرف و آنطرف، خود من هم همینطور هستم، وقتی کتابیمی خوانم، وقتی که می بینمیک شعر خوب هست، همیشه هر وقتی که من یک سخنی را گوش



می‌دهمیک کاغذ و یک قلم روی میز هست، تا  
می‌بینم برمی‌دارم و شعر را می‌نویسم، یا آن سخن را  
می‌نویسم، یا آن روایت را می‌نویسم، همین امروز  
داشتم بالا یک کتابی را مطالعه می‌کردم راجع به ...،  
ارتباطی هم با این مسائل نداشت یک دفعه به یک  
روایت برخورد کردم عجب! در این روایتیک  
کلامی است که همان مطلبی را که ما نسبت به یک  
قضیه‌ی گویماین روایت عیناً دارد بیانمی‌کند،  
برداشتم و در دفترم نوشتم، روایت صحیح و از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و از امام رضا  
علیه السلام هم نقل شده.

آدم همیشه باید به دنبال کسب علم و کسب  
معرفت و حکمت و امثال ذلک برود، ولی جا دارد،  
می‌گویند آقا اینیک شعر است، چیزی نیست، حالا  
مسئله‌ای نیست، آقا چه اشکال دارد این قضیه، حالا  
شما آن دکمه را نزن، نپذیر، شیطانمی‌آید و سوسه  
می‌کند آقا جان! آن کسی که می‌آید و اسم خودش را،  
شکل خودش را، صورت خودش را در آنجا  
می‌گذارد یعنی دارد به همه می‌گوید این منم! این

صورت و شکل و برای یک دیو دوپا گذاشته یا برای  
من و شما گذاشته؟ می گوید این من هستم، قیافه من  
این است، ای کسانی که من را دارید می بینید، من یک  
همچنین وضعی دارم، یک همچنین شکلی دارم، یک  
همچنین تپمی دارم، یک همچنین وضعی دارم، اینها  
درست است؟ چرا به جای شکل خودت یک گل  
نمی گذاری؟ چرا به جای شکل خودت یک منظره  
نمی گذاری؟ یک منظره قشنگ بگذار، بعضی جاها  
که دیدیم که



اصلاً به به به، ماشاء الله، مثل اینکه آخر الزمان شده، اصلاً نه حیایی دیگر مانده، نه شرمی مانده نه ارزشی باقی مانده، همه با هم محرم و همه با هم بگو و همه با هم، همه چی، همه چی به هم ریخته.

همین مسائل بود و هست که ما می بینیم در جامعه چه قضایا و چه مطالبی را به وجود آورد، آماری که گاهی اوقات به دست من می رسد وحشتناک است، وحشتناک است، از همین برنامه هایی که این برنامه ها انسان را به اینجامی رساند، من مخالف با این برنامه نیستم مثل بعضی ها که اصلاً می گویند اصل برنامه حرام است، نه من قائل به حرمت نیستم و هیچ اشکالی هم ندارد، ولی به جای خود و در مسیر شرع باید انجام بگیرد نه خلاف شرع، و با تسامح و تساهل و به هر جهت و به هر کیفیت. تمام اینها می آید در ذهن زن و ذهن مرد هی خیال ایجاد می کند، هی خیال ایجاد می کند، توهم ایجاد می کند و چه می کند، بعد آنوقت چطور ما دیگر با این اوضاع می توانیم نماز بخوانیم؟ تا کار به جایی رسیده که تمام زندگی ما شده موبایل! خانم

در آشپزخانه می‌رود موبایل را با خودش می‌برد،  
بگذار آنجا بابا می‌سوزی! روغن روی دست  
می‌ریزد می‌سوزی، تا یک صدای زنگی می‌آید حالا  
این دارد کدو و بادمجان سرخ می‌کند این کیه...؟!  
این را می‌گویم تشویش و تمریج قلب. در  
حال سکون، الان کی زنگ زد؟ الان کی پیغام  
فرستاد؟ الان کی، الان کی، خواب شده موبایل،  
آشپزخانه شده موبایل، نماز شده موبایل، موبایل را  
برمی‌دارد می‌گذارد روی سجاده که یک وقتی این  
پیغام از دستش نرود! توجه می‌کنید؟ خب این دیگر  
چه نمازی است؟ این دیگر چه قرآنی است؟ این  
دیگر چه زندگی است؟ که تمام ذهن طرف از وقتی  
که بلند می‌شود، قبل از اینکه برود وضو بگیرد و نماز  
بخواند موبایل را باز می‌کند، که در این شب تا صبح  
کی برایش پیغام داده. این زندگی شد؟ این زندگی  
شد؟ که همه وقت مفید و قابل استفاده انسان منحصر  
بشود در موبایل؟

بنده هم موبایلدارم روی میز است، نگاه  
می‌کنم، زنگ می‌زند، جواب نمی‌دهم حوصله

ندارم، می بینم هم کیست، می دانم کیهست، ولی مگر  
انسان مجبور است حرف بزند؟ نخیر! دیروزیکی  
تماس گرفته بود، چند دفعه هم با من تماس گرفت،  
می دیدم، بله، قشنگ نمره اش رامی دیدم، بعد گفت  
آقا ما چند دفعه تماس گرفتیم و شما جواب ندادید؟  
گفتم بله نمره شما را دیدم و جواب ندادم! دیدم و  
جواب هم ندادم!

کی ما را مجبور کرده برای اینکه هر که تلفن  
می کند جواب بدهیم؟ کی همچنین چیزی گفته؟  
شایدیکی خیلی بیکار

باشد! خیلی آدم علافی باشد، خیلی آدم

محملی باشد، مگه ما هم باید همینطور باشیم؟ آن که ساعت دو و نیمیا سه بعدازظهر برمی دارد تماس می گیرد، فکر نمی کند که آدم خواب است یا بیدار است؟ هی در در در در! آیا باید جواب این را داد؟ این به درد طولهمی خورد! نه به درد یک ارتباط سالم و یک مکالمه مفید و ارتباط مفید.

این مسئله آمده زندگی همه را دستخوش تغییر و تحول قرار داده و باید به هوش بود، مواظب بود، شیطان فقط سراغ آنهایی که چادر ندارند نمی رود، سراغ چادر چاق چورها هم می آید، چطوری که آمده! سراغ آنهایی که اهل نماز نیستند فقط نمی رود، سراغ آنهایی که نماز شب هم می خوانند می آید، سراغ همه می آید، فقط سراغ آن کسانی که در خیابان راه می روند نمی رود، سراغ معممش هم می آید، معمم! سراغ همه می آید و همه را هم از راهش، و همه را هم از راه خودش، قشنگ می آید یکی را با یک شعر فکاهی، یکی را با یک شعر حکیمانه، یکی را با طنز و یکی را هم با صور

مستهجن و یکی هم با روایت، با حدیث، با قرآن، با کلام خوب، کم کم کم کم، مثل اینکھیک چیزی دارد می شود، یک قضیه ای مثل اینکه دارد اتفاق می افتد، هر کسی با جای خودش، هر شخصی را با راه خودش و با مسیر خودش و با همان وضعیتی که پیدامی شود.

تماس گرفته یکی به من،

آقا فلان شخص خیلی شخص خوبی است اشکال نداره که ما سوالهایمان را از او بکنیم؟  
نخیر شما سوالاتتان را بروید از یک کس دیگر بکنید.

آخه کلام ایشان بیشتر به دل ما می نشیند!

آهان چی شد؟ بیشتر به دلت می نشیند؟ آن کسی که من تو را به او ارجاع دادم، هم سوادش بیشتر است و هم به مطلب بیشتر وارد است. چی شده که کلام او بیشتر به دلت می نشیند؟ چه قضیه ای اتفاق افتاده؟ این خطر است، خطر اینجاست، این مسئله مسئله ای است که ما باید مواظب باشیم، یکی از این مسائل اگر اتفاق بیفتد چهل شبانه روز اگر ما



نماز شب بخوانیم و دعا بخوانیم و ذکر بخوایم  
بگوییم، همه را به باد می دهد! همه را به باد می دهد،  
انگار نه انگار که اصلاً مطلبی اتفاق افتاده، انگار نه  
انگار که مسئله ای اتفاق افتاده!



مرحوم آقا رضوان الله عليه خدا رحمت شان کند، الان که نگاه می‌کنیم بینیم حق با آنها بود، وقتی که منزل احمدیه طهران را ساختند، خب آن منزل تلفن نداشت، بعد ایرادمی گرفتند، اشکال می‌گرفتند، حالا اقوام و غیر اقوام، آقا سید محمد حسین چرا تلفن نمی‌گذاری؟ ایشان می‌گفتند من از اول گفتم اصلاً سیم تلفن در لوله‌ها نیاورند که بعد بخواهیم حالا ...، وقتی منزل را ساختند سیم تلفن در لوله‌ها نبود! همین سیم چراغ و از این چیزها بود، بعد از گذشت سالها که دیگر قضایا تغییر پیدا کرد و یک مقداری فرق کرد، تلفن هم آنجا آوردند، دیگر الان شده تلفن یک وسیله ...،

حالا اگر قرار باشد این تلفن خودش آفت بشود برای زندگی، خب این چه حسنی دارد؟ چه حسنی دارد؟ که خودش بشود آفت برای زندگی، برای سعادت، برای حرکت، اینها چیه؟ اینها وسائل و اسباب شیطان است.

اینها خب تلفن است دیگر، تلفن که اشکال ندارد، باز هم صد رحمت به تلفن، همان تلفنهای

سابق، قبل از این موبایل و از این تشکیلات و مسائل امروزه که هر ماه دارد یک چیزی اضافه می‌شود، یک تکنولوژی و مسئله جدیدی دارد پیدامی‌شود و تمام اینها در راستای براندازی ریشه خانواده‌ها و جوامع اخلاقی و از بین بردن آن خصوصیات مفیده‌ای که بتواند انسان را رشد بدهد. البته همانطوری که عرض کردم اگر خانواده‌ای باشند که بتوانند اینها را در راستای خودشان به کار ببرند، اشکال ندارد، مسئله‌ای نیست، تازه اگر در صورتی که برایشان تشویش نیاورد، اضطراب نیاورد، و شیطان هم بلد است از کجا وارد بشود.

شما یک دفعه نگاه می‌کنید دو روز، سه روز، ده روز، بیست روز گذشت خبری نیست، سی روز گذشت مسئله‌ای نیست، نه آقا ما کاری انجام نمی‌دهیم، چند نفری هستیم و خلاصه برای همدیگر شعر می‌فرستیم، برای همدیگر پیغامی فرستیم، برای همدیگر ... آیا برای همیشه هم همینطور خواهد بود؟ یک دفعه در این وسط ممکن نیستیک دفعه چیزی بیاید و برود؟ پیغامی، مطلبی، مسئله‌ای

تغییر کند؟ یک تکنولوژی جدیدی بیاید، مطلب جدیدی بیاید، یک دفعه بدون اینکه توجه داشته باشید می بینید قافیه را باختید، اینهایی که بنده خدمت دوستان عرض می کنم از روی هوا نمی گویم، بنده با این مطالب ارتباط دارم، با اشخاص ارتباط دارم، نامه هایی که برای بنده می آید، پیغامهایی که می آید، مسائلی که می آید، آمارهایی که برای بنده می آید اینها مسائل دارد، جنبه تهدید دیگر



دارد به خودش می‌گیرد. توجه می‌کنید؟

اینک مطلبی بود که خواستم خدمت دوستان

عرض کنم و بگویم که این مطالبی که امروزه ما داریم

مشاهده می‌کنیم که می‌آیند و تمام زندگی را این

قضایا و مطالب گرفته، اولاً اگر بخواهد این پیغام به

گوش نامحرم برسد این حرام است، ثانیاً هیچ

استبعادی نیست که در این فاصله یک مورد

انحرافی یک مرتبه ایجاد نشود، ثالثاً این باعث می‌شود

که تمام وقت و زندگی همه صرف همینگونه مسائل

بشود و انسان از مسائل خود زندگی هم بیفتد.

مسائلی که مربوط به زندگی است، غذا درست

کردن، نمی‌دانم تنظیم امور، تمیزی خانه، از همه اینها

گذشته رابعاً با تشویش و اضطراب و مسائلی که به

وجود می‌آید جلوی حرکت نفس گرفته می‌شود،

این را چه می‌کنید؟ بر فرض هم که آن مطالب نباشد،

انحرافی هم نباشد، همین که تمام فکرش در این

است کی برایش الان پیغامی دهد، آن یکیمی خواهد

چه شعر بخواند، آن یکی نمی‌دانم لطیفه و جکی دارد

می‌خواهد بفرستد، آن یکیمی خواهد، همه‌اش آن

یکی، آن یکی، همه ۲۴ ساعت می شود آن یکی، کی دارد چی کار می کند، پس کیمی خواهی به نمازت بررسی؟ کیمی خواهی به زندگی بررسی؟ کیمی خواهی به شوهر و بچهها و اینهامی خواهی بررسی؟ کیمی خواهی به خودت و فکرت و مسائلت بررسی؟ کیمی خواهی به مطالبی که در اختیار شما قرار داده شده بررسی؟ این کتابها، این نوارها، این مسائل به اینها پس کیمی خواهیم برسیم؟ هان؟ این که همه زندگی شدتتتتت، همین! این زندگی شد؟ کیمی خواهیم پس به اینها برسیم؟

اینجاست که دیگر انسان باید زرنگ باشد، متوجه باشد، و خلاصه بداند امروز پنجشنبه که رفت دیگر جایش نمی آید، فردا جمعه است، چهارشنبه دیروز بود، چهارشنبه رفت ما امروز وارد پنجشنبه شدیم، چهارشنبه کاری انجام دادیمیا ندادیم؟ اگر انجام ندادیم دیگر نمی آید، فاتحه! آنوقت روز قیامت که نگاه می کنید می بینید چهارشنبه روز فلان پرونده اش چیه؟ خالی است، آن صفحه خالی است، چیزیدر آن نوشته نشده! مواظب باشیم که خداوند



دو عمر به ما نداده، یک عمر داده و نسبت به مدت آن عمر هم هیچ تضمینی نکرده تا فردا هستیما نیستیم، تا یک ماه دیگر هستیما نیستیم، هیچ تضمینی برای این مسئله نیست.

بهقول مولانا:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق \*\*\* نیست فردا

گفتن از شرط طریق

ابن الوقت یعنی همین الان، یعنی همین الان

رامی پاید،

الان را دارد پیگیری کند و الان به دنبالش است، نیست فردا گفتن از شرط طریق، انسان بیاید و بخواهد بگوید خب حالا فردا وقت داریم فعلاً امروز را بگذرانیم، فردایی هم داریم، نه! هیچ حساب و کتابی در این زمینه نیست.

البته بعضی از سوالاتی که شده خب بهتر است به صورت خصوصی باشد تا اگر مطلبی به نظر بنده می‌رسد اسم خود شخص هم باشد این را به طور خصوصی عرض کنم، چون مسئله‌ای است که مورد عمومی نیست.

سؤال: می‌خواستم از محضر حضرت عالی راجع به کاشت ناخن‌های لاک زده که اخیراً مد شده بدانم، نظر به اینکه بقیه مراجع نظر به حرمت آن به صورت دائم داده و آن را مانعی برای غسل و وضو می‌دانند زیرا خود عضو از بین نرفته و سالم است.

جواب: همانطوری که بنده بارها عرض کردم در سایت و اینها منتشر شده، از نظر بنده ایراد ندارد و مانعی ندارد، در صورتی که دوام داشته باشد، به عنوان دائم باشد، همان حکم ناخن را پیدامی‌کند،

اشکالی ندارد، ولی اگر آن به طور موقت هست در موقع وضو باید آن را برداشت و روی آن ناخن اصلی باید وضو گرفت و همینطور غسل انجام داد.

یک مطلب دیگری هم که خدمت دوستان عرض کنم این است که بعضی هادیده شده، حالا یک عده‌ای هستند که اینها ناخنهایشان را بزرگ می‌کنند و اینقدر هم می‌رسد، حالا چه زن یا مرد و خب اینها مشخص است که خیلی هواس درستی ندارند ولی اگر ناخن آن مقداری که باید در موقع وضو یا در موقع غسل باید آن با آب تماس داشته باشد همین مقدار متعارف است، یعنی فرض کنید که یک مقداری که حدود یکی دو میلیمتر، دو سه میلیمتر، در این حدود متعارف است، بیش از آن مقدار اگر ناخن، ناخن طولانی بود دیگر بیش از آن مقدارش لازم نیست که آب بگیرد، مثلاً فرض کنید که بعضیها ناخن دارند تا آنجا، یا بعضی از این هندیها هستند از این افرادی که در آنجا هستند تا چند متر هم حتی ناخنشان می‌رسد، نه! آن دیگریک عضو زائد هست و آن مشمول وجوب طهارت نخواهد شد.

بنابراین اگر یک شخصی ناخن خودش را  
بیش از اندازه طولانی کرد، حتی ناخن اصلی، فقط  
به اندازه همان یکی دو سه میلیمتر اول باید آب با آن  
تماس پیدا کند و نسبت به بقیه لازم نیست، نسبت به  
کاشت هم همینطور است. بقیه مطلبی را که ایشان  
فرمودند مطلب خصوصی است و عمومیت ندارد.

سؤال: آیا من وظیفه دارم با همسر من به خانواده‌اش که در طهران هستند و می‌خواهد هر دو سه هفته به آنها سر بزند با او باشم؟ یا می‌توانم در خانه به انتظار او بمانم ولو چند روز هم طول بکشد، چون من در خانه خود بیشتر آرامش دارم، خیلی با خانواده‌اش اختلاف داریم.

جواب: این مسائل باید با خود همسر حل بشود، نباید اختلاف با آنها موجب بشود که انسان از حدود راه خارج بشود و این قضیه به قطع ارتباط منتهی بشود و در بعضی از اوقات انسان احساس می‌کند که نکند که این کم کم برای او تبدیل به یک حالت انانیتی بشود که حالا به حساب سلوک و اینهامی‌خواهد بگذارد و از آن وظیفه بخواهد رویگردان بشود، زن باید از شوهر اطاعت کند و اگر شوهر از او می‌خواهد که با او به سفر برود باید با او به سفر برود و نباید با او مخالفت کند، می‌تواند این مسائل را با او به یک نحوی که کمتر موجب برخورد خواهد شد حل کند، علی‌کل حال مخالفت با همسر صحیح نیست.

سؤال: شما بارها فرموده‌اید که بمحض اینکه

یک زن چون و چرا برای شوهر بیاورد باخته است و دیگر تمام اعمال او خراب و ضایعی شوند، اگر حرف زور یا قضاوت ناصحیح باشد چه؟ چون من آنقدر ناامید می‌شوم که از اعمال واجبم فاصله می‌گیرم و فکر می‌کنم که وقتی اعمال من قبول نیست دیگر چرا باید انجام بدهم؟

جواب: خب ببینید این مطالبی را که ما عرض

می‌کنیم اینها مطالبی است که از بزرگان شنیده‌ایم، ان‌شاءالله از خودمان چیزی اضافه نکنیم، این مطالب مطالبی است که از ائمه راجع به اطاعت زن از شوهر رسیده و در همین موارد است که انسان باید صبر کند، من الانیک مثالی برای شما زدم، راجع به مرحوم آقا سید احمد خسروی که گفتم شب خواب دیده بود که به او می‌گویند که فردا تو در این محکمه محکوم خواهی شد، خیلی خب با آغوش باز رفت و پذیرفت و هیچ مشکلی هم پیشنیامد، خب حالا فرض کنید این شما هستید، چه خواهد شد؟ اگر خدا در خواب شما بیاید بگوید خانم فردا ساعت ۱۰

شما با شوهرتان یک مشاجره‌ای خواهید کرد و در  
عین حال هم که می‌دانید حق با شماست شما با او  
دعوا نکنید که نخیر و اینطور نیست و تو  
بیخود می‌کنی و تو فلان، خیلی خب حالا اگر قرار  
بشود خدا شب در خواب به شما بگوید که در این  
مسئله و در این قضیه شما ساکت باش! چه کار  
می‌کنید؟ همین کار را انجام بدهید! چه  
تفاوتی می‌کند؟

خیال نکنید وقتی که انسان در این موارد

ساکت شد

باخته است، بله برده است، آن یکی باخته است، البته در خیلی موارد ممکن است انسان متوجه نباشد، شاید آن هم تقصیر ندارد، آن هم حق را به جانب خودش می‌داند و می‌گوید باید اینطور باشد.

حالا یک وقتیک کسی هست اصلاً غرض دارد و مرض دارد هیمی خواهد با زنش یکی به دو بکند، خیلی خب حسابش جداست، در این موقع هم انسان باید رعایت بکند، ولی گاهی اصلاً شخص خیال می‌کند، تصور می‌کند که حق با او است و زنش اشتباه می‌کند، زن هم خیال می‌کند که حق با اوست و مرد اشتباه می‌کند، هر دو با هم، خب در این صورتیکی این می‌گوید، یکی او می‌گوید، یکی این می‌گوید، یکی او می‌گوید، یا اینکه نه یک جا باید این وسط قطع بشود، آنکه قطع می‌کند برده است، آنکه می‌آید اینغائله را ختم می‌کند برده است، آنکه می‌آید این وسط می‌گوید بسیار خب هر چه تو بگویی حق با تو است، آن یک پله آمد بالا، آن ماند پایین، این آمد بالا، آن پایین، خب چرا شما می‌گذارید آن بیاید بالا شما پایین بمانید؟ شما بیاید بالا، بگذارید آن پایین



بماند، فرض بکنید که بله من گفتم و زخم را هم محکوم کردم: دیدی حق با من است؟ بسیار خوب حق با شماست، ان شاء الله در آینده روشن می شود و خدا روشن می کند که حق با شماست! من فعلاً حرف و صحبتی ندارم، شما یک پله بالا رفتید، و چه بسا همین روش موجب تنبه او هم بشود.

سؤال: آیا ممکن است ولی خدا به خاطر یک مصلحت‌هایی کارهایی از قبیل دروغ، خلف وعده، انجام بدهد اگر نه پس چرا آقای قاضی با آنکه او را در مشهد دیدند او کاملاً انکار کردند؟

جواب: ببینید مرحوم قاضی که انکار کردند این مسئله را، نگفتند که نه من نبودم، گفتند که تو از کجا یک همچین حرفی زنی مگر من را دیدی؟ مگر .... یک وقتی گوید نه من در مشهد نبودم و تو من را ندیدی و خلاف داریم گویی، اینمی شود دروغ، یک وقتی انسانی تواند یک جور دیگر صحبت بکند که دروغ هم نشود، در عین حال هم اثبات مطلب را نکند، از کجا؟ مگر من را دیدی؟ اشتباه نکردی؟ شاید اشتباه کرده‌ای و یک کس

دیگری را به جای من دیده ای!

دروغ نمی گوید، به این کیفیت انکار هست،

نه اینکه بخواهد دروغ بگوید، علی کل حال ولی خدا

دروغ نخواهد گفت.

سؤال: مرحوم حداد فرمودند که آقای

انصاری شاگردان خود را از یک راه به مقصد

می رساندند، آنها چه

راه‌های پیبوده و ...؟

جواب: این مطلب را خود مرحوم آقا چون

توضیح ندادند لذا بنده هم معذور هستم.

سؤال: من به همسر می‌گویم علامه از تمام

اولیاء قبل بالاتر است اما همسر می‌گوید کار تو

نیست قضاوت کنی، حق با کدامان است؟

جواب: گفت که حق با لیلی است یا مجنون؟

گفت حق با علی است! حالا یا علامه بالاتر است یا

دیگران بالاترند، همه اینها بندگان خدا هستند،

بندگان صالح خدا هستند و بندگان مقرب هستند و ما

که علم و اطلاع نسبت به مرتبه آنها نداریم خب

چرا از اول بیایم خودمان را در دردسر بیندازیم و

بگوییم این بالاتر است یا آن بالاتر است؟ مگر شما

به مراتب علامه پی برده‌اید؟ یا به مراتب گذشتگان

پی برده‌اید؟ به این مسئله توجه داشته باشید، مرحوم

آقا هفت سال پیش علامه طباطبایی در قم هم درس

می‌خواندند و هم دستور می‌گرفتند، وقتی که رفتند

در نجف، هفت سال در نجف پیش مرحوم علامه

طباطبایی و چهار سال آخر، سه سال آخر را پیش

مرحوم آیت الله انصاری همدانی دستور می گرفتند، این شد چند سال؟ چهارده سال، دو هفت تا چهارده تا! سال آخر با مرحوم حداد آشنا می شوند، خوب قضیه اشرا هم در کتاب روح مجرد آورده اند و رفقا خوانده اند، که ایشان می فرمودند: وقتی که ما به مرحوم حداد این کسانی که می گویند آقای حداد استاد آقا نبوده رفیق آقا بوده اینها به این مسئله توجه کنند رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم! چهارده سال آن هم یکی مثل مرحوم آقا با آن ید و بیضایش که سلوک و درس و بحث و ذکر و برنامه تربیتی و اینها داشته، تازه می گوید ما به همه چیز رسیدیم.

این قضیه که بنده نقل می کنم شاید چهارده سال یا دوازده سال بعد از این واقعه بوده، دوازده سال هم پیش مرحوم آقای حداد بودند تا این قضیه اتفاق افتاد و بعد از این هم بودند، منتهی این قضیه را که می خواهم نقل بکنم این است، این دوازده سال را به اضافه آن چهارده سال بکنید می شود ۲۶ سال، یا چهارده سال است که ۲۸ سال است، یا اینکه دوازده سال است که ۲۶ سال است، علی کل حال از

۲۶ سال کمتر نیست، قطعاً نبوده، بلکه بله، همان ۲۷ سال بوده، چون سن من در آن موقع ۱۳ سال بود، ۲۶ یا ۲۷ سال بوده، بعد از ۲۷ سالیک بار ایشان که از سفر کربلا آمدند ایران، بعد از ظهری بود که یکی از دوستانشان که هنوز در قید حیات است، آن موقع من یادم است که آمد برای دیدن ایشان، سؤال کرد که حال



آقای حداد چطور بود؟ ایشان فرمودند چه می‌گویی آقا؟ چه می‌گویی آقا؟ چه می‌گویی؟ ما امسال یک مسئله‌ای را این بار از ایشان دیدیم، یک قضیه‌ای را دیدیم، که کمی از بسیار از بسیار از بسیار از بسیار، چند دفعه هی گفتند از بسیار آن را، کمی از آن را برای آقای سبزواری که ایشان از یکی از بهترین شاگردان مرحوم آقای انصاری بوده، که او هم آمده بوده از ایران به کربلا و اتفاقاً او هم ظاهراً در منزل خود مرحوم حداد یا در آن منزل بوده یا نبوده، آن هم با اهل بیتش آمده بوده در آنجا، برای او که نقل کردم تا یک هفته گیج شده بود، گیج بود!

ولی برای فلانی یک شخص دیگر، نقل کردم او گفت مطلب همین است، یعنی ایشان بعد از ۲۷ سال هنوز علم و اطلاع به ولی خدا پیدا نکرده بود. کی؟ مرحوم آقا! نه بنده و امثال بنده! توجه می‌کنید؟ روایت عجیبی امام رضا علیه السلام دارد در بحث امامت که کجا می‌تواند او هام عقول شما برسد به آن چه را امام علیه السلام رسیده، البته ولی خدا خوب در یک مرتبه پایین‌تر و زیر سایه امام است.

می‌بینید! ۲۷ سال پیش علامه طباطبایی و  
مرحوم آقای انصاری و ۱۳ سال هم پیش آقای حداد  
بوده، تازه این مقدمه بوده برای سالهای بعدی، نه  
اینکه این آخر قضیه بوده! وقتی که من به مرحوم آقا  
می‌گویم آقا شما این روح مجردی که برای استادتان  
آقای حداد نوشتید مطالبی گفتید که تابحال من از  
شما هم نشنیدم، گفتند آقا سید محسن این چیزهایی  
که ما گفتیم یک دهم آنچه را که نمی‌توانیم بگوییم هم  
نیست، یک دهم آنچه را که نمی‌توانیم بگوییم،  
درست شد؟

پس بنابراین بهتر است ما این بحثها را اصلاً  
کنار بگذاریم، حالا این بالاتر است، آن بالاتر است،  
همه بالا هستند، همه مشمول رحمت خدا و عنایت  
خاص خدا هستند، مهم این است که ما اینجا چه  
کاره هستیم؟ این مهم است، بالا بودن آقا یا آقای  
حداد و مرحوم قاضی دردی از من دوا نمی‌کند، آنچه  
که درد را دوا می‌کند این است که آیا به راه اینها هستم  
یا نیستم؟ این درد من را دوا می‌کند و گرنه بقیه حرفها  
زائد و وقت تلف کن است، این بالاست! و آن پایین



است! و ... اینها همه وقت تلف کن و صد من یک

غاز [نمی‌ارزد].

آنچه که به درد من می‌خورد چیست؟ آن مهم

است، بلند شویم بیاییم این طرف و آن طرف، مجلس

تشکیل بدهیم و نمایش و همایش و نمی‌دانم چی

چیو آرایش و از اینجور چیزها،

وقتی قرار باشد راهمان ۱۸۰ درجه با مسیر آقا

متفاوت باشد که چیعنی؟ به چه درد می‌خواهد؟ آن  
مهم است.

سؤال: اگر بخواهیم فکر کنیم به چه چیزهایی

فکر کنیم؟

جواب: به هر چیزی که برای آن طرف تو

می‌تواند مفید واقع بشود به آنها فکر کنید.

خب دیگر ما بیش از دو برابر آنچه را که مجاز

بودیم صحبت کردیم، یعنی به ما چهل تا چهل و پنج

دقیقه اجازه داده شد و الان حدود یک ساعت و

نیماست که در خدمت دوستان هستیم، ان‌شاءالله در

یک فرصت دیگر. من می‌خواستم به همین سؤالات

در این دفعه پاسخ بدهم ولی دیدم این مطلب، مطلب

مهمی است لذا جسارت کردیم خدمت رفقا و

دوستان، خب اینهارا همه می‌دانند نیاز به تذکر ندارد،

ولی از باب اینکه بالاخره سخنی هم از ما شنیده

باشید، از همین باب جسارت کردیم و این مطالب را

عرض کردیم.

ان‌شاءالله خداوند قدم همه ما را مستقیم و

مستدام و با ثبات بدارد و مسیر ما را در مسیر شیطان  
و انحراف قرار ندهد و آنچه را که موجب از دست  
دادن فرصت و از دست دادن عمر و وقت و از دست  
دادن استعدادهایی است که خداوند به ما عنایت کرده  
ان شاء الله ما را از آنها بر حذر بدارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ